

اسطوره جست و جوی جام

سیروس شمیسا

جام مقدس (Hol Grail) جامی است که مسیح در شام آخر از آن شراب نوشید. این جام همراه با نیزه‌ای که مسیح را پس از تصلیب با آن زخم زدند، نزد مسیحیان نخستین چون گنجی پنهان بود. قدیسی موسوم به یوسف رامینی (yoseph of Arimathaea) آن را به گلاستون بوری (Glastonbury) در انگلستان برد. زمانی که محافظان آن معنویت و روحانیت خود را از دست دادند، جام غیب شد. شهبازان بسیاری به جست و جوی آن پرداختند که از همه معروف تر پرسیفال (Parsifal) است. جست و جوی جام مقدس موضوع داستان‌ها و منظومه‌های بسیاری در ادبیات قرون وسطای غرب بوده است.

مطابق افسانه‌ها، محافظ جام خانواده سلطنتی فیشر شاه بود. شاه دچار بیماری می‌شود و همه چیز در پیرامون او تغییر می‌کند: درختان میوه نمی‌دهند و چشمه‌ها خشک می‌شوند. این که اسم این پادشاه Fisher به معنی ماهیگیر است به این امر تعبیر شده است که او می‌خواهد در اعماق وجود خود ماهی معرفت را صید کند.

سیرلت (cirlot) در فرهنگ سمبل‌ها می‌نویسد^۱ که در داستان جام مقدس با دو رمز اصلی مواجهیم: یکی رمز خود جام و دیگری رمز جست و جو. این جام را از شرق آورده بودند و لذا می‌بایست دوباره به شرق یعنی مرکز اشراق بازگردد. در داستان، معبدی در مرز اسپانیاست که سراغ جام را در

آنجا می گیرند. می گویند جام مقدس را فرشتگان از الماسی که بر پیشانی لوسیفر (شیطان، زهره) بود، ساخته بودند. هنگامی که لوسیفر (Lucifer) از ملکوت به هاوید پرتاب شد، الماس از پیشانی اش فرو افتاد. در تفسیر آن گفته اند که: همان طور که مریم گناه حوا را بخشوده کرد، خونی که از نیزه در جام می چکید گناه ابلیس را آمرزیده ساخت. به نظر گنون (Guenon) این الماس یا مروارید مساوق چشم سوم شیواست که ناظر به جاودانگی و ابدیت است. گم شدن آن معادل از دست دادن ارتباط و اتصال درونی و علقه های معنوی و روحانی است. از نظر روانی از دست دادن سرچشمه نشاط و شادی است که می توان آن را معادل از دست دادن بهشت دانست. جست و جوی آن به یک تعبیر جست و جوی انسان در طلب راز مرگ است. شکارچی نفرین شده ای در کار شکار بی پایان خود است. ظاهر شدن جام در مرکز میزگرد شهبازان، بهشت چینی را به یاد می آورد که دایره ای است که در وسط آن حفره ای (چون جام) است. "سرانژ" در داستان عرفانی "ال الای می نویسد: «جام مقدس در حقیقت تکه ای از تاج سنگی لوسیفر بود که بر سیاره ما افتاد. تاج بعد از شکست خوردن لوسیفر، به هزاران قطعه تقسیم گردید و در فلک منتشر شد. فقط وقتی که همه آن ها دوباره جمع و به هم ملحق شوند، لوسیفر خواهد توانست حقوق از دست رفته خود را بازیابد و به تخت سلطنت خویش بازگردد. او ستاره صبح و نگاهبان عشق است. بانو توضیح داد که: سنگی که بر زمین سقوط کرد، تکه اصلی تاج شکسته بوده است. این سنگ قادر بود که چیزهای متفرق را دوباره به هم ملحق کرده و هر چیزی را به اصل خود بازگرداند... قرن هاست که این طلسم دست به دست چرخیده است. اصل آن از شرق است؛ اما آن را از آن جا برداشته و سرانجام به این مکان آورده اند...»^۲

به نظر می رسد که محققان غربی در تفاسیر خود به دل اشاره ای نکرده باشند، حال آنکه خونی که از نیزه به درون جام می چکد می تواند قرینه ای باشد، اما اسطوره معادل جام مقدس، یعنی جام جم در ادبیات فارسی مکرراً به دل تفسیر شده است. البته باید توجه داشت که دل واژه اصلی است و لذا تمام طیف های معنایی آن نیز می تواند مراد باشد، چنان که عرفا در تفسیرهای خود از قلب و باطن مرد حق و روح و نفس نیز سخن گفته اند. لذا جام به یک اعتبار انسان و کیفیت های روحانی او است. انسان بالقوه، جرم صغیری که عالم اکبر در او منظوم است و صوفیه در شطحیات خود از آن سخن گفته اند و بانگ انا الحق زده و آوازه لیس فی جبتی^۱ الا الله در داده اند. جام در وسط میزگرد، وحدت انسانی است که «متحد جان های شیران خداست». در حقیقت جام خود مسیح در مقام انسان - خداست.

«گریل» جامی است که مسیح از آن شراب عشق نوشید و مصایب او به صورت قطرات خون در

آن می چکد. چنین جامی در چشم این و آن هویدا نخواهد ماند، شان آن خفا و غیاب است. ضمیر منیر دوست است.^۳ شهسوارانی که در طلب آن هستند باید حال روحانی و مقام معنوی داشته باشند. آنان یادآور عارفانی هستند که در ادب فارسی در جست و جوی جام جهان بین بوده اند. عرفان نیز در اساس حماسه است. شهسواران عارف قرن‌ها در آرزوی باز جُست جام گمشده بوده اند.

در ادبیات عرفانی و حماسی فارسی نیز سخن از جامی است که به نام‌های متعدد چون جام جهان‌نما، جام جم، جام کبخسرو، جام گیتی‌نما و غیره خوانده شده است. این جام نیز بنا به روایات قرن‌هاست که گم شده است. می‌گویند این جام را جمشید ساخته بود، بعد از او به کبخسرو رسید و سپس به دارا. قصد این تفأل تحقیق در باب جام جم نیست^۴، اما توضیح این مطلب ضروری است که جام در اساس منتسب به کبخسرو است و ربطی به جمشید و مخصوصاً دارا ندارد. تا قرن ششم سخن از جام جم یا جمشید نیست و هر چه هست جام کبخسرو است. در شاهنامه هم به جام جمشید اشاره‌ای نشده است، حال آن‌که از جام کبخسرو سخن رفته است. در این‌که چگونه از قرن ششم به بعد جام کبخسرو را به جمشید نسبت داده‌اند حدسیاتی زده‌اند. مرحوم دکتر معین بر آن است که شهرت جمشید در قرن ششم (از جمله اختلاط او با سلیمان) اسم کبخسرو را تحت الشعاع خود قرار داده است. به نظر من در حول داستان جام، توجه به این نکته که جمشید مخترع شراب بوده، نقش اساسی داشته است.^۵ کتاب نوروزنامه^۶ منسوب به خیام در این قرن منتشر شده بود که در آن از جمشید و اختراع شراب سخن رفته است. از قرن ششم به بعد اصطلاح جام کبخسرو از حماسه به عرفان منتقل شد. در مثلث پیر مغان، جام (دل)، شراب، توجه به اسطوره اختراع شراب به وسیله جمشید ضروری بود.

اما این‌که دارا نیز صاحب جام جم بوده است، ظاهراً از اقوال متأخران است. سودی در شرح خود بر حافظ به جام دارا اشاره کرده و آن را در مقابل آیینة اسکندر قرار داده است. من در شعر کهن فارسی چنین مطلبی ندیده‌ام و لذا علی‌العجاله بحث از آن منتفی است. بدین ترتیب جام گیتی‌نما فقط از آن کبخسرو است. در شاهنامه آمده است که هنگامی که گیو پدر بیژن از یافتن او ناامید شد به کبخسرو متوسل گردید. کبخسرو در طی مراسمی روحانی در عید نوروز به جام نگرست و بیژن را در چاه افراسیاب یافت:

بمان تا بیاید مه فرو دین	که بفروزد اندر جهان هور دین
بخوادم من آن جام گیتی‌نمای	شوم پیش یزدان بیاشم به پای

چو نوروز خرم فراز آمدش	بدان جام فرخ نیاز آمدش
بیامد بپوشید رومی قبای	بدان تا برد پیش یزدان ثنای
پس آن جام بر کف نهاد و بدید	در او هفت کشور همی بنگرید
ز کار و نشان سپهر بلند	همه کرد پیدا، چه و چون و چند
همه بودنی ها بدو اندرا	بدیدی جهاندار افسونگرا

وجه شبه کیخسرو و مسیح

کیخسرو نیز مانند مسیح مقام شاهی- پیامبری دارد. در روایات حماسی آمده است که بعد از شصت سال پادشاهی از سلطنت کناره گرفت و مملکت را به سرداران خود بخشید. از جمله سیستان را به رستم و ایران را به لهراسب داد و خود با بیژن و طوس و فربرز و گیو و گستهتم، یعنی آخرین سرداران اساطیری حماسه ملی ایران روی به کوهی نهاد و در برفی کلان ناپدید شد. در ادبیات پیش از اسلام به او اندروای (اندر هوا) می گویند زیرا بر طبق روایات اساطیری به آسمان و مینورفت. سهروردی بزرگترین مفسر اساطیر ایران پیش از اسلام در الواح عمادی می نویسد: «تقدّس و عبودیت را بر پای داشت. از قدس صاحب سخن شد و غیب با او سخن گفت و نفس او به عالم اعلی عروج کرد و منتقش شد به حکمت حق تعالی و انوار حق تعالی او را پیدا آمد و پیش او باز آمد».^۶

رخت بر بست از آن سلیمانی	چون پری شد ز خلق پنهانی
کس ندیدش دگر به خانه خویش	اینت کیخسرو زمانه خویش

(نظامی، هفت پیکر)

جام جم بعد از کیخسرو یعنی در پایان عصر اساطیر غیب شد. از آن زمان به بعد شهسواران میدان عرفان به دنبال آن بوده اند و در آثار خود از آن نشانی هایی داده اند.^۷ یکی از جویندگانی که از آن خبر داده است حافظ است: «گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم؟»

جام جهان بین از کلمات مورد علاقه حافظ است و اگر آن را توسعه‌اً به جام می تسری دهیم از کلمات کلیدی دیوان حافظ است. در حقیقت جام در درون خود شهسوار گم شده است. می غبار هستی را به کنار می زند تا شهسوار بتواند به نهانگاه جام نزدیک شود. چشم سرفرو بسته می شود تا چشم سر فرابیند. چند بیت از ابیات نغز او در باب جام جم نقل می شود:

گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو؟ گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد که خاک میکده کُحل بصر توانی کرد

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی که جام جم نکند سود وقت بی بصری

اما زیباترین شعر او در این باره غزل معروف «سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد» است که می توان آن را نغزترین داستان جست و جوی جام در ادبیات فارسی دانست.

متن استاد من در این مقاله، دیوان مصحح علامه قزوینی و دکتر غنی است. من به پیوستگی ابیات حافظ معتقدم، لذا قبل از بحث باید یادآوری کنم که در نسخ مختلف، توالی ابیات به انحاء مختلف آمده است. با توجه به توالی ابیات در ضبط قزوینی - غنی، در این منظومه کوچک عرفانی - فلسفی سه بخش دیده می شود که با علامت ستاره مشخص کرده ام:

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد و آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کساو به تأیید نظر حلّ معما می کرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست واندر آن آینه صدگونه تماشا می کرد^۸
گفتم این جام جهان بین به توکی داد حکیم؟ گفت : آن روز که این گنبد مینا می کرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدا یا می کرد

این همه شعبده خویش^۹ که می کرد اینجا سامری پیش عصا و ید بیضا می کرد
گفت آن یار کز او گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد
فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می کرد

گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست؟ گفت : حافظ گله ای از دل شیدا می کرد

هر چند در معنای شعر ابهامی نیست، با توجه به هدفی که دارم اشاره های کوتاهی می کنم:

در این منظومه یکی از جستجوگران جام مقدس داستان مجاهدات خود را شرح می‌دهد. روایت مربوط به زمانی است که شهسوار نشانی جام را یافته است، لذا روایت مربوط به گذشته است اما نتیجه آن زمان حال را دربرمی‌گیرد: من کسی بودم که سال‌ها به دنبال جام جم می‌تاختم و بی‌خبرانه آن چه را که نزد خود من بود، در نزد دیگران می‌جستم. گوهری را که از فرط نفاست در صدف هستی نمی‌گنجد از گم‌شدگان لب دریای هستی طلب می‌کردم (گم‌شدگان لب دریا را به حکما و فلاسفه تعبیر کرده‌اند که صحیح است. به نظر من گم‌شدگان لب دریا گمراه‌ترین گم‌شدگان هستند، زیرا کسی که در کناره دریا گم می‌شود، ابداً راه به جایی نمی‌برد. در معنای باطنی باید توجه داشت که دریا در سمبلیسم عرفانی، دریای وجود سعی الهی است، سالک ماهی این دریاست). مشکل خود را که جستجوی جام بود، در وقت سحر (دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند) با پیر مغان مطرح کردم، پیروی که با نظر مؤید (من عندالله) مغمها را می‌گشود. دیدم که قده بادیه‌ای در دست دارد و در آن تماشاها می‌کند. گفتم خداوند این جام را کی به تو داده بود؟ گفت از همان روز نخست که دست به آفرینش زد. وه که بیدلی (ایهام دارد هم به عاشق بیدل یعنی عارف جستجوگر و هم عاقل فیلسوف که به جای دل، عقل دارد) در همه احوال جام را همراه داشت و خود خبر نداشت و آن را می‌جُست!

در این بخش شعر، کلمات کلیدی عرفانی متعددی به کار رفته است چون: طلب، جام جم، بیگانه، گوهر، گمشده، دریا، پیرمغان، تأیید نظر، قده باده، آینه، جام جهان بین، بیدل، که هر کدام را شرحی است که از هدف این مقاله بیرون است. اما استعاره‌ها و کنایه‌ها یا به صورت کلی‌تر، رمزهایی که برای دل به کار رفته‌اند عبارتند از: جام جم، آن چه خود داشت، گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است، قده باده، آینه، جام جهان بین و نهایتاً خداوند.

توالی و ترادف این مجازها و اصطلاحات به خوبی انتقال جام کیخسرو را از متون حماسی به متون عرفانی و نیز ضرورت افزودن انتساب جام را به جم نشان می‌دهد.

تا اینجا خلاصه روایت چنین است که: رهروی به دنبال خدا یا ضمیر منیر بود، یعنی به دنبال چیزی که در خود او بود اما خبر نداشت و پیر مغان او را از این راز آگاه ساخت. هر چند شعر در همین بخش کامل و کافی است، اما حافظ آن را ادامه داده است. بخش اول جنبه‌ی روایی داشت و مربوط به گذشته بود. در بخش دوم شاعر بدان جنبه‌ی حکمی داده است و آن را به زمان حال آورده است. ربط دو بخش تا حدی مبهم به نظر می‌رسد زیرا در آن چند نکته‌ی دقیق مطرح شده است: این همه تقلا و نیرنگ که بیدل (با عقل) در جست و جوی جام به کار برد، همه هیچ و پوچ و در حکم شعله‌ی سامری در تقابل معجزه‌ی موسوی بود و لذا فیلسوف راه به جایی نبرد. اما از سوی دیگر کسانی هم که راز (ایده‌ی اومانیسیم

و خدا - بشری) را دریافته اند، قادر به افشای آن نیستند. حلاج را به سبب افشای همین راز کشته بودند. پس چنان که گفتیم این شکاری بی پایان است. اگر در بخش اول راز اتحاد عاشق و معشوق و عشق بود در اینجا اتحاد آب و ابن و روح القدس است. خود مقام انسان خدایی و شفای اکمه و احیاء موتی موقوف به فیض است.

در بخش سوم که رمزی ترین بخش این منظومه کوچک است معنای ظاهری چنین است: از پیر مغان پرسیدم که چرا زلف بتان زنجیروار (دراز و مجعد) است؟ گفت: به این سبب که حافظ از دل دیوانه خود شاکی است. بدیهی است که دیوان را باید به زنجیر کشید پس فلسفه وجودی زنجیر زلف معشوق، مقید کردن دل دیوانه حافظ است. آری حافظ در مقابل عقل، دل به عشق سپرده است و در زنجیر عشق بودن را بر تکیه زدن بر سریر عقل ترجیح داده است، اما چرا از دل دیوانه خود گلایه دارد؟ چون هر آینه دیوانه می خواهد راز را افشا کند و لذا بهتر است در زنجیر باشد.

بدین ترتیب عاقل فیلسوف به جام نمی رسد اما آنان که خبری از جام دارند، دو گروهند: آنان که نشانی جام را افشا کردند و بردار رفتند و آنان که در زنجیر ماندند و سخنی نگفتند. پس به هر حال جام در حکم غایب است و لذا جست و جوی آن ابدی است.

سه تنی که در اینجا از آنان سخن رفت: مسیح، کیخسرو، حافظ (بشر نوعی) یک نکته مشترک دارند، هر سه سنتزی از دو ناسازند: مسیح از مادری زمینی و پدری آسمانی به وجود آمد. پدر کیخسرو، سیاوش از دودمان نور بود حال آنکه که از سوی مادر به افراسیاب ظلمت می رسید. بشر نوعی معجون از عقل و عشق و اهریمن و اهورا مزدا است. مسیح و کیخسرو که جام را افشا کردند به دار آسمان رفتند. اما بشر دو گونه است: آن که دریافت و حلاج شد و آن که دریافت و نگفت و در زنجیر ماند. آیا می توان گفت که جستجوی جام بدین ترتیب هرگز پایانی خواهد داشت؟

اسطوره جستجوی جام - که حتی می توان آن را نوعی آرکی تایپ شمرد - اسطوره ای کهن است که تا قرون وسطی در ادبیات نمودی داشت و به نظر می رسد که بعد از طلوع اندیشه های اومانیستی در قرون وسطی باید در دوران جدید به پایان رسیده باشد. اما هنوز در ادبیات نشانه هایی از آن دیده می شود. از جمله جیمز جویس در داستان رمزی و مشکل «عریبه» می گوید:

«پیش خود تصور می کردم که جام آب مقدس خود را بی آن که چیزی از آن بریزد از میان جمعیت

دشمنان می گذرانم».^۸

پی‌نوشت‌ها:

۱. A Dictionary of symbols, P.120

۲. ال‌الا، میگوئل سرانو، ترجمه میروس شمیسا، فردوس، ۱۳۶۸.

۳. جام جهان‌نماست ضمیر منبر دوست اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است

(حافظ)

۴. علاقه‌مندان می‌توانند به مجموعه مقالات محمد معین و مقالات دکتر مرتضوی در مجله دانشکده ادبیات تبریز رجوع کنند.

۵. اما از نظر اساطیری باید توجه داشت که جام منشاء آسمانی داشته است (لوسیفر) و جمشید، خورشید است.

۶. مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، ص ۱۸۷

۷. در جستن جام جم جهان پیمودم روزی نشستم و شبی نغنودم

ز استاد چو وصف جام جم بشنودم خود جام جهان‌نمای جم من بودم

روزیبان بقلی شیرازی، مبرع‌المشققین، ص ۴۹.

در ادبیات عرفانی علاوه بر جام جم، خود مطلق جام نیز قابل توجه است:

چون سگ کهفی که از مردار رست بر سر خوان شهنشاها نشت

تا قیامت می‌خورد او پیش غار آب رحمت عارفانه بی‌تشار

ای بسا سگ پوست کاو را نام نیست لیک اندر پرده بی‌آن جام نیست

جان‌بده از بهر این جام ای پسر بی‌جهاد و صبر کی باشد ظفر

دفتر سوم مثنوی، ابیات ۲۱۱-۲۰۸

۸. علامه قزوینی در حاشیه نوشته‌اند: «در حاشیه خلخالی به خط الحاقی و نیز در غالب نسخ جدید، بیت ذیل را

اینجا اضافه دارند:

آن که چون غنچه دلش را ز حقیقت بنهفت ورق خاطر از آن نسخه محشاً می‌کرد

بیت زیبایی است و با سبک حافظ همخوان است. با تحلیل ما هم منافاتی ندارد. آن که چون غنچه... کنایه از

پیر مغان است که ورق خاطر را از نسخه نامه الهی (دل) حاشیه می‌زد و تصحیح و تکمیل می‌کرد.

۹. علامه قزوینی نوشته‌اند: «چنین است در ح (۲)، سایر نسخ عقل» به لحاظ تحلیل معنایی فرقی بین عقل و

خوش نیست. شاید حافظ در اصل عقل گفته بود و سپس به جهت ایجاد ابهام هنری آن را به خوش تغییر داد.